



## احکام شرط نتیجه

شرط نتیجه شرطی را می گویند که طرفین معامله ضمن عقد تحقق و حصول يك عنوان حقوقی را مانند ملکیت و وکالت و وصایت و زوجیت و طلاق و ارث و امثال آنها شرط بنمایند

عناوین و قواعد حقوقی بر دو قسم است

اول - قواعد و احکام تکلیفی که قبل از تشریح شارع از آنها اثر و خبری بین مردم نبوده که از آنها با احکام تأسیسی و احکام تکلیفی خمسہ تعبیر میشود

دوم قواعد و احکام وضعی که آنها قبل از عالم تشریح بین عرف و مردم شایع و رایج بوده غایت الامر شارع با مختصر تغییر از حیث اجزاء و شروط آنها را امضاء نموده از قبیل ملکیت و زوجیت و امثال آنها که از آنها با احکام وضعی و احکام امضائی تعبیر می شود

منظور ما از بحث شرط نتیجه در این مقاله این است که بیان نمائیم آیا اینگونه عناوین اعتباری که از قبیل قواعد دسته دوم است همانطوریکه بالفاظ و اقوال مخصوصه مستقلاً ایجاد می‌شوند با اشراط ضمن عقد معامله تبعاً نیز انشاء می‌شوند یا خیر؟

شرط نتایج بر چند نوع است

اول - شروطی که مفاد و مرجع آنها بملکیت مالی برای یکی از طرفین معامله می‌باشد مانند اینکه در ضمن معامله خرید و فروش خانه و یا باغ و زمین شرط ملکیت اتومبیل خریدار برای فروشنده بشود در باب شروط تملیک و تملك و ملکیت می‌توان ادعا نمود که این عنوان با شرط نتیجه نیز حاصل می‌شود زیرا با مراجعه با بواب معاملات ثابت می‌شود که حصول ملکیت در انحصار سبب خاصی نبوده ملکیت علاوه بر اینکه با بیع حاصل می‌شود با هبه و صلح و معاوضه نیز تحقق پیدا می‌کند

توهم اینکه صلح از عقود تبعیه بوده و از حیث مورد صلح تابع سایر عقود است باطل است زیرا ملک و مناط فوق و جدائی عقود از یکدیگر بمعانی انشائی آنها می‌باشد نه بنتایج حاصله از آنها آنچه با عقد هبه انشاء می‌شود اعطاء سلطنت و ملکیت و هبه بر مال موهوبه بوده و آنچه با عقد بیع حاصل می‌گردد تبدیل مال بمال و آنچه با عقد صلح تحقق پیدا می‌کند تسالم و توافق و تبانی متصالحین برامری می‌باشد گرچه نتیجه این تبانی و توافق گاهی بیع و مرته‌ای هبه و دفعه دیگر اجاره و مورد دیگر اسقاط حق و یا ابراء ذمه مدیون می‌باشد

بالجمله همانطوریکه ملکیت با صلح حاصل می‌شود با اشراط نیز تحقق پیدا نموده زیرا صلح و شرط توأمان بوده و **یرتضعان من ثدی واحد** و مرجع اشراط ضمن عقد معاملی تبانی و توافق متعاقدین می‌باشد مخصوصاً که شرط ملکیت در موردی بشود که مشروط ذاتاً و طبعاً از لواحق و ضامنه مورد معامله باشد مانند شرط ملکیت ثمره برای خریدار در مورد معامله باغ میشود و یا شرط ملکیت زواید متصله در معامله حیوان و امثال آنها زیرا توابع از لوازم عرفیه مورد معامله بوده و عقد بدلاله التزامی بر آنها

دلالت می نماید و شرط ملکیت در این قبیل موارد مؤکد دلالت التزامی عقده می باشد  
خلاصه شرط ملکیت با شرط نتیجه و اشتراط ضمن عقد معامله حاصل و نیازی  
بانشاء متصل ندارد

دوم شروطی که مفاد آنها غیر از ملکیت و یک عنوان حقوقی مستقل از قبیل  
وکالت و طلاق و امثال آنها می باشد

اگر عنوان مزبور از عناوین ایقاعی باشد که در حصول آنها انشاء یک طرف  
کافی باشد و نیازی بقبول طرف دیگر نباشد در کتب فقهی دعوی اجماع بر عدم حصول  
آنها با اشتراط شده بنابراین اشتراط آنها ضمن عقد مخالف با کتاب خواهد بود و اگر  
عنوان حقوقی از عناوین عقدی بوده باشد که در تحقق و حصول محتاج بایجاب و قبول  
بوده باشد در صورتیکه عقد مزبور از عقود جایزه باشد مانند وکالت و عاریه و امانت و  
امثال آنها عنوان مزبور با شرط نیز حاصل می شود بواسطه اینکه قوام عقود جایزه در  
خارج باذن و اجازه ولی و مالک امر است و بهر نحو که حاصل شود کافی خواهد بود و  
همانطوریکه کراً اشاره شده است اطلاق عقد بر این قبیل عقود بنحو تسامح و تجوز  
و از لحاظ ارتباط معانی آنها بدو نفر بوده است زیرا عقد بمعنی لغوی و عرفی بر آنها  
صادق نمی باشد زیرا در این عقود هیچگونه عهد و تعهدی وجود ندارد مثلاً در مورد شرط  
وکالت ضمن عقد معامله این عنوان حاصل خواهد شد و نیازی بعقد مجدد ندارد لکن  
در صورتی که با عقد وکالت حاصل شود موکل می تواند وکیل را عزل نماید ولی در صورتیکه  
با اشتراط ضمن معامله حاصل شود موکل حق عزل وکیل را ندارد زیرا عنوان مزبور  
بصورت الزام و التزام ضمن عقد معامله انجام و جزء ایجاب و قبول معامله گردیده و از  
حیث لزوم و جواز تابع عقد می باشد بنابراین علاوه بر عموم المؤمنون عند شروطهم  
عموم و جوب و فاء بعقد شامل شرط معامله نیز میشود

مضافاً منظور متعاقبین از شرط وکالت ضمن معامله صرف الوجود و حدوث آن  
در یک لحظه نبوده بلکه منظور آنها وکالت مستمره تا انجام مورد وکالت می باشد

و عبارتاً اخیری شرط و کالت ضمن عقد معامله طریقت داشته نه موضوعیت منظور متعاملین از شرط و کالت یکی از عاقدین برای فروش مال عاقد دیگر وصله بفروش مال مورد شرط می باشد و مادامیکه مال مورد شرط بفروش نرسیده و فاع بشرط بعمل نیامده است و عبارتاً دیگر منظور متعاقدین از شرط فروش مال مورد شرط و کالت است بهر حال و کالت حاصله با اشتراط از طرف موکل قابل عزل نبوده و لذا در باب رهن فقها می گویند که اگر در عقد رهن شرط و کالت مرتین برای فروش مورد رهن بشود رهن حق عزل مرتین را ندارد و صاحب جواهر در جواهر خلاف این مطلب را باهل خلاف نسبت داده است و توهم اینکه قول بلزوم و کالت ضمن عقد معامله بنحو شرط نتیجه مستلزم انقلاب ماهیت و ضرورت عقد جایز بقصد لازم بوده و ذاتی قابل تغییر نیست باطل است زیرا همانطوریکه اشاره شد مفاد عقود جایزه که از آنها بعقود اذنیه نیز تعبیر می شود صرف اذن و اجازه و اباحه تصرف بوده و اطلاق عقد بر آنها بمعنی لغوی و عرفی که عهده مؤکد بوده باشد صحیح نیست النهایه اگر این اجازه ابتداء حاصل بشود و یا اینکه با عقود مخصوص بخود حاصل گردد مجیز حق رجوع از آن را خواهد داشت و در صورتیکه اجازه و اذن بصورت شرط ضمن عقد معاملی تحقق حاصل نماید تابع عقد معامله از حیث لزوم می باشد بنا بر این در حقیقت و ماهیت و کالت هیچگونه تغییری حاصل نشده است باضافه می توان ادعا نمود که و کالت عقد نبوده و نباید آنرا در زمره عقود بحساب آورد چگونه می توانیم ما و کالت را عقد بدانیم در صورتیکه می شود فاصله بین ایجاب و قبول آن از یکسال بیشتر بوده باشد

صاحب جواهر می گوید « لو تأخر القبول عن الإيجاب فیها لم یقدح فی الصحة

ولوالی سنة »

و حال اینکه دلیل لزوم موالات بین ایجاب و قبول يك دليل عقلي و غیر قابل تخصیص است و آن از این قرار است عقد مانند عنوان صلوات و اذآن از عناوین وحدانی بوده که از اجزاء مختلف مرتبط یکدیگر حاصل می شوند بنا بر این هنگامی بین اجزاء

ارتباط برقرار می‌گردد که بین آنها اتصال وجود داشته باشد و فاصل منخلی بجهت جامعه اجزاء در بین نباشد تا اینکه آنها بمنزله کلام واحد گردیده و عنوان عقدی از آنها انتزاع شود و در علم معقول گفته شده است که اتصال مساوق با وحدت وجود است بنابراین جواز تأخر قبول از ایجاب بمقدار یکسال و بیشتر کاشف از این است که حقیقت و کالت يك عنوان عقدی نبوده بلکه وکالت عبارت است از تسلیط مالک یعنی اعطاء سلطنت از طرف موکل بوکیل برای انجام امری از امور بدین تقریر که چون قاعده تسلیط (الناس مسلطون علی اموالهم) دلالت می‌کند که هر فردی از افراد مردم نسبت باموال خود سلطنت تامه و مطلقه دارد و می‌تواند هر نوع تصرف حقوقی از صلح و هبه و معاوضه و اجاره و غیره نسبت بمال خود بنماید و یکی از انحاء سلطنت مالک این است که می‌تواند از تصرفات دیگران در اموال خود ممانعت و جلوگیری کند و دلیل بر عموم سلطنت مالک نسبت باموال خود اطلاق کلمه سلطنت و عدم تقید آن بنوع خاصی بوده مخصوصاً اینکه شارع وقانون‌گذار در مقام وضع قانون و قاعده می‌باشد اطلاق کلمه سلطنت دلالت بر عموم استغراقی نموده و شامل تمام اقسام سلطنت مالک می‌باشد و این قاعده مانع و حائل بین مالک و اشخاص بیگانه بوده و غیر مالک حق ورود در حوزه حقوقی مالک را ندارد شارع مقدس بمنظور تشریک مساعی افراد با یکدیگر این عنوان حقوقی را تنفید فرموده و در باب وکالت موکل تمام و بامقداری از سلطنت قانونی و شرعی خود را بوکیل تفویض می‌نماید و این ادعا را تأیید می‌کند استعمال کلمه وکیل و سایر مشتقات آن در قرآن کریم بمعنی سلطنت و هو علی کل شیء وکیل ای علی کل شیء سلطان و کلنا بها قوماً لیسوا بها بکافرین ای سلطنا

خلاصه فرق است بین اعطاء سلطنت در باب هبه و اعطاء سلطنت در باب وکالت در باب هبه و اهب بنفع متهب از سلطنت بر مال خود کناره‌گیری نموده و متهب را به لباس سلطنت متلبس می‌نماید باب هبه باصطلاح علماء معقول باب خلع و لیس بوده ولی در باب وکالت خلع وجود ندارد موکل و وکیل هر دو سلطنت بر تصرفات حقوقی

دارند چون در باب همه ملکیت و سلطنت از اضافات اعتباریه و از اعراض است که باید متقوم بموضوع بوده باشد لذا برای اینکه موضوع سلطنت و ملکیت در خارج وجود داشته باشد قبول متهب شرط صحت عقد همه می باشد ولی در باب وکالت چون صرفاً تفویض اختیار و سلطنت است نه سلب اختیار و سلطنت، سلب اختیار و سلطنت در باب وکالت مخالف بامقتضای وکالت و قبول وکالت از طرف وکیل برای تحقق تسلیط مالکی شرط نیست تسلیط در باب وکالت صرفاً عمل موکل و قائم با او بوده در صورتیکه اگر ما وکالت را عقد بدانیم عقد یک عنوان وجدانی اعتباری و قائم بفعل موجب و قابل یعنی موکل و وکیل است و نیز استنابه مطاوعه و قبول فعل موکل می باشد و اگر عنوان مشروط ضمن عقد معامله از عقود لازمه بوده باشد باید در اینگونه موارد بادلله تشریح آنها مراجعه نمود که آیا اینگونه عناوین با اشتراط نیز حاصل می شوند و یا اینکه متوقف بر اسباب خاصه می باشند؟ مثلاً در مورد زوجیت علاوه بر اینکه باب ازدواج و نکاح مربوط به باب نواامیس و فروج بوده و باید نهایت احتیاط را برای فرار از وقوع زنا رعایت و اکتفاء بآنچه قدر متیقن در مورد ایجاد علقه زوجیت بین زوج و زوجه است نمود اصولاً این رابطه حقوقی از لحاظ موازین علمی با اشتراط حاصل نمی شود زیرا عناوین عقود شرعی و قانونی از عناوین ثانویه و افعال مترتبه بر افعال اولیه بوده و بطوریکه در باب اجاره اشاره نمودیم افعال صادره از مردم بر دو قسم است:

اول افعال اولیه مانند خوردن خوابیدن تکلم کردن ایستادن دوم افعال ثانویه که بر افعال اولی مترتب می شوند مانند تصویب قانون در مجلس قانون گذاری که بر قیام نمایندگان مترتب می شود و یا احترام بشخص تازه وارد در محفلی که بر قیام مورودین بار می شود افعال ثانویه بنوبه خود دارای اقسام عدیده بوده که یکی از آنها افعال ثانویه قصیده در قبال افعال قهریه می باشد ازدواج از افعال قصیده که بر فعل اولی که تکلم بالفاظ و اقوال مخصوصه است مترتب می شود و الفاظ عقود مانند قلم در نقاشی آلت ایجاد این عناوین بوده و باید عرف آن الفاظ و اقوال را از مصادیق این عناوین

بداند و این عناوین بر الفاظ و اقوال قابل حمل و صدق بر آنها بوده همانطوریکه عرف و شرع نکاح و ازدواج را با معاطات زوج و زوجه حاصل نمی‌داند و نکاح معاطاتی مصداق عرفی سفاح است نه نکاح همانطور عرف ازدواج به نحو اشتراط ضمن عقد معامله را مصداق ازدواج و نکاح نمی‌داند و در مواردیکه ما شك در توقف آنها بر اسباب خاصه بدانیم علامه انصاری در اینگونه موارد مشکوک که مرجع را اصاله عدم مخالفة با کتاب و صحت شرط مورد شك دانسته است .

بطوریکه در شماره‌های پیش اشاره کردیم اصل مزبور بواسطه نداشتن حالت سابقه غیر قابل اجرا بوده است و اصل جاری در این مسئله اصل عدم تحقق عنوان حقوقی می‌باشد که بر اصل عدم مخالفت حکومت دارد .

### تحریم مینی ژوپ

بالاخره خود خانم‌ها تشخیص دادند و متوجه شدند که مینی ژوپ از هر حیث بر خلاف مصلحت آنان است زیرا جنس مرد همیشه طالب چیز ندیده است و اگر قرار باشد با پیشرفت تمدن هر روز دامن کوتاهتر شود ، دیگر چیزی برای جلب نظر ذکور باقی نمی‌ماند و وقتی دیدنمان مردم اشباع شد سطح ازدواج و گرایش بطرف زن باین می‌آید و فقط سطح مزاحمت خیابانی و جش چرانی مجانی بالا میرود .